

کاستی‌های اقتصاد هزینه مبادله

علی نصیری اقدم

دانشجوی دکتری دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران و پژوهشگر جهاد دانشگاهی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱۲/۱۸ تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۹/۱۳

چکیده

هدف از این مقاله، بررسی نقاط ضعف اقتصاد هزینه مبادله در چهار سطح مسأله شناختی، تحلیلی، کاربردی و روش شناختی است. از آنجا که ویلیامسن در فرموله کردن ایده کوز، می‌پذیرد که تعادلی کارا، یک بار برای همیشه رخ می‌دهد، از نظر مسأله شناختی دچار این مشکل می‌شود که نمی‌تواند تغییرات اقتصادی و سازمان‌ها را تبیین کند. اما مشکل تحلیلی او در برخورد با فرض عقلانیت ایجاد می‌شود. او با این که می‌پذیرد عقلانیت به قدری محدود است که نمی‌توان قرارداد کاملی را منعقد کرد، ولی می‌گوید آن قدر محدود نیست که نتوان با دورنگری کافی از میان قراردادهای ناقص، قراردادی را انتخاب کرد که از بقیه کم هزینه‌تر باشد. علی‌رغم این که ادعا شده است این رویکرد از پشتوانه تجربی خوبی برخوردار است، اما ادعای اصلی این مقاله آن است که حتی اگر چنین باشد و پیش‌بینی‌هایش تأیید شود، اولاً به معنای حداقل شدن هزینه‌های مبادله نیست و ثانیاً نمی‌توان از آن دلالتی برای بهبود استخراج کرد. از نظر روش شناختی نیز مشکل این رویکرد این است که با بسته‌انگاشتن موضوعات مورد مطالعه، روابطی ثابت میان متغیرهای مختلف برقرار می‌کند و این مشی ابزارگرایانه، با منحصر کردن واقعیت در ساحت‌های مشاهده‌پذیر، راه درک بسیاری از واقعیت‌های مشاهده نشده و غیرقابل مشاهده اثرگذار را مسدود می‌کند و درک ضعیفی از مسایل به دست دهد.

طبقه‌بندی JEL: B31, B41, D23, D80.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد هزینه مبادله، رونالد کوز، الیور ویلیامسن، عقلانیت محدود، دورنگری، روش‌شناسی، سیستم‌های بسته و ابزارگرایی.

۱- مقدمه

اقتصاد هزینه مبادله، با مقاله مقدماتی و مهم "ماهیت بنگاه"^۱ آغاز می‌شود، که رونالد کوز در سال ۱۹۳۷ منتشر کرد. برای چندین سال بحث خاصی در مورد آن نشد،

تا این که در سال ۱۹۶۱، خود رونالد کوز، ایده آن را (که درباره سازمان اقتصادی بود) در مورد حقوق و پیوند آن با اقتصاد به کاربرد و چون در آن، نقد محکمی به کار کلاسیک پیگو در مورد آثار خارجی داشت، به تدریج مباحث گسترده‌ای را برانگیخت و به گرایش اقتصاد و حقوق روح تازه‌ای بخشید. اما تا حدود یک دهه دیگر هم چنان به کاربرد ایده‌اش در مورد سازمان اقتصادی توجه زیادی نشد. بالاخره در سال ۱۹۷۱، الیور ویلیامسن، در سال ۱۹۷۲، آلچیان و دمستز، در همان سال رونالد کوز، و در سال ۱۹۷۵ ویلیامسن، کارهای مهمی را در این باره آغاز کردند.

پس از این کارهای بنیانی، مجموعه‌ای از کارها آغاز شد که بحث را هم از دیدگاه نظری پیش بردند. نظیر کلاین، کرافورد و آلچیان (۱۹۷۸)، ویلیامسن (۱۹۷۹، ۱۹۸۳، ۱۹۸۵، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶)، گروسمن و هارت (۱۹۸۶)، و هولمستروم و میلگروم (۱۹۹۱). هم به لحاظ تجربی (نظیر اندرسن و اشمیتلن (۱۹۸۴)، مستن، میهن و سنیدر (۱۹۹۱)، جسکو (۱۹۸۷)، لیونز (۱۹۹۴)، گولدبرگ و اریکسن (۱۹۸۷)، مستن و کراکر (۱۹۸۵)، کنی و کلاین (۱۹۸۳)، ویلیامسن (۱۹۷۶)، گولدبرگ (۱۹۷۶)، لوی و اسپیلر (۱۹۹۴) و وینگست و مارشال (۱۹۸۸). مطالعات نشان می‌دهند کارهای تجربی اقتصاد هزینه مبادله با سیری فزاینده افزایش یافته است (برنر و مچر، ۲۰۰۰) و هم اکنون صدها کار تجربی در نشریه‌های معتبر بین‌المللی در این حوزه به چاپ رسیده است.

علاوه بر این، شدت ارجاع به مقالات پایه‌ای به حدی است که پس از کوز، پیش‌بینی می‌شود به افراد دیگری از برجستگان این حوزه (نظیر ویلیامسن، میلگروم و هارت) نیز جایزه نوبل تعلق گیرد.

این توجه فزاینده به اقتصاد هزینه مبادله، این حس را ایجاد می‌کند که چپستی، نقاط قوت و ضعف، دستاوردها مسیر آتی تحقیقات آن مورد بررسی قرار گیرد. دقت نظر در این باره بسیار ضروری است و جا دارد دهها مقاله از ابعاد مختلف به این امر بپردازند، زیرا بدون چنین مطالعاتی ناگزیر از ایده‌های جدیدی استفاده می‌کنیم و آن را برای حل مسایل خود به کار می‌گیریم، که ارزیابی درستی از محتوا و قابلیت‌های آن نداریم. چه بسا بتوان این رویکرد را عوام‌گرایی در علم نیز نامید.

برای رسیدن به هدف مورد نظر، ابتدا ایده اصلی کوز مرور می‌شود و سپس مشارکت ویلیامسن و دستاوردهای وی مد نظر قرار می‌گیرد و محور بحث‌های بعدی نیز آرای ویلیامسن است. ارزیابی محدودیت‌های اقتصاد هزینه مبادله منتسب به الیور ویلیامسن،

به ترتیب در چهار سطح مسأله شناختی، تحلیلی، کاربردی و روش شناختی، مورد توجه قرار می‌گیرد و مقاله با یک جمع بندی خاتمه می‌یابد.

۲- کوز جوان و مفهوم هزینه مبادله

رونالد کوز، در سن ۲۲ سالگی نسخه اولیه مقاله "ماهیت بنگاه" را آماده کرد، که پنج سال بعد در سال ۱۹۳۷ در اکونومیکا منتشر شد. او در این مقاله سؤالی را مطرح کرد که محور تمام کارهای بعدی اقتصاد هزینه مبادله قرار گرفت. کوز، این آموزه جریان مسلط اقتصادی را مورد سؤال قرار داد، که ساز و کار قیمت‌ها همه هماهنگی‌های لازم برای تخصیص کارای منابع را انجام می‌دهد. ادعای او این بود که این آموزه با واقعیت‌های بیرونی سازگار نیست، اگر بازار می‌تواند تمام هماهنگی‌های لازم برای تخصیص منابع را انجام دهد، چرا ما در عالم واقع عاملی به نام مدیر داریم که وظیفه‌اش تخصیص منابع است. او در همین رابطه سؤال دیگری را نیز مطرح کرد: اگر می‌توان منابع را در درون یک بنگاه تخصیص داد، چرا نمی‌توان کل منابع اقتصاد را در درون یک بنگاه بزرگ به نام دولت سازماندهی کرد؟^۱

پاسخ رونالد کوز به هر دو سؤال، دارای یک روح واحد بود. او در پاسخ به سؤال اول در مورد چرایی شکل‌گیری بنگاه، بحث هزینه بر بودن/استفاده از ساز و کار قیمت‌ها را مطرح می‌کند و می‌گوید استفاده از بازار بدون هزینه نیست و هرگاه هزینه‌های انجام دادن مبادله در بازار از منافع آن فراتر رود، عوامل اقتصادی ترجیح می‌دهند آن مبادله را در درون یک بنگاه اقتصادی ادغام کنند و آن را در درون بنگاه تعهد کنند. بسط این ایده پاسخ سؤال دوم نیز هست. چرا که مفهوم کلام آن است که هر شیوه سازماندهی مبادلات، هزینه‌بر است و اگر بنگاه نیز از یک حدی بزرگ‌تر شود، هزینه‌های تعهد مبادلات در درون بنگاه افزایش می‌یابند و از نظر اقتصادی دیگر مقرون به صرفه نیست. در واقع عصاره دستاورد کوز، توجیه وجود بنگاه از طریق بسط مفهوم هزینه-فایده اقتصادی به این ساحت است (ورمن، ۱۹۹۵). به این ترتیب، یک نهاد دیگر که می‌تواند در کنار بازار به تخصیص منابع بپردازد، شناسایی می‌شود و وی نشان می‌دهد که این بحث قابل تعمیم به سایر نهادها نیز هست. کوز، با این رویکرد بدون این‌که هزینه‌ای

برای سازگاری درونی نظریه اقتصادی ایجاد کند، سازگاری خارجی (واقع گرایی) آن را افزایش می‌دهد. در واقع کوز تحلیل اقتصادی را برای تجزیه و تحلیل نهادهای اقتصادی به کار می‌برد و همین نکته وجه تمایز او از نهادگرایان قدیم و وجه تشابه او با اقتصاددانان نئوکلاسیک است. به هر حال، نکته قابل توجه این است که تحلیل کوز نشان می‌دهد برای انجام دادن هر مبادله، راه‌های مختلفی وجود دارد، که هر یک هزینه‌ها و منافع خود را دارد و عوامل اقتصادی عاقل، هر مبادله را از طریق سازماندهی می‌کنند که کم‌ترین هزینه را دارد.

۳- عملیاتی کردن مفهوم هزینه مبادله و الیور ویلیامسن

دست‌آورد اساسی ویلیامسن، عملیاتی کردن مفهوم هزینه مبادله است. از نظر او عملیاتی کردن هر مفهوم، لازمه و جاهت نظری یا تحلیلی آن است و اگر مفاهیم، عملیاتی نشود، مبهم می‌مانند و چیزی به دانش ما نمی‌افزایند. از نظر وی عملیاتی کردن بحث‌ها فیلتری است که بحث‌های قابل پذیرش را از غیر آن متمایز می‌کند و ویژگی متمایزکننده اقتصاد هزینه مبادله از سایر رویکردهای بنگاه، و وجه تمایز آن از نهادگرایان قدیم است (پراتن، ۱۹۹۷، ص ۷۸۲-۷۸۳).

ویلیامسن، تأثیر با تأخیر آثار کوز را نیز ناشی از ناتوانی او در عملیاتی کردن استدلال‌ها و فقدان استفاده از فرمالیسم مورد نیاز می‌داند:

علت این‌که کوز به درستی درک نشد، این بود که استدلال‌هایش را به نحوی مطرح نکرد که به حد امکان برای همه قابل فهم باشد و هم‌چنان محتوای عملیاتی هزینه‌های مبادله مبهم است. کوز، در تبیین نظریه‌هایش از هندسه و ریاضیات اجتناب می‌کند... و در عوض از مثال‌های عددی خشک و بی روح استفاده می‌کند. این مسأله سبب نمی‌شود که کوز نتواند تفاوت‌های ظریف این نظریه‌ها را تشخیص دهد و به بحث بگذارد، ولی مانع از آن می‌شود که بسیاری از خوانندگان از استدلال‌هایی منتفع شوند که پس از مفهوم سازی به زبان رسمی تر (فرمال) ترجمه شده است... کوز... چنین کاری نکرده است و از کارهایی که دیگران در این زمینه انجام داده‌اند نیز قدردانی نمی‌کند. یک مشکل مزمن در کارهای کوز، ابهام مفهوم هزینه مبادله است... اگر چه کوز آشکارا بر ضرورت عملیاتی شدن تأکید می‌کند، خودش هیچ‌گاه به صورت نظام‌مند به این امر مبادرت نکرده است. (ویلیامسن، ۱۹۸۹، ص ۲۲۹، نقل شده در پراتن، ۱۹۹۷، ص ۷۸۳).

این‌جا سؤال آن است که منظور ویلیامسن از عملیاتی کردن مفهوم هزینه مبادله، استفاده از فرمالیسم و استخراج دلالت‌های ابطال‌پذیر، چیست؟ پاسخ این سؤال، محور کارهایی است که ویلیامسن طی سی سال گذشته انجام داده است. در این راستا، گام اول او توجیه نظری هزینه‌بر بودن مبادلات است. او برای این منظور، فروض رفتاری را پیش می‌کشد. به نظر او دلیل اصلی ناتوانی نظریه رایج از تشخیص هزینه‌های مبادله، پایبندی به عقلانیت کامل یا ابزاری است، زیرا اگر فرض نظریه وجود عقلانیت کامل باشد، هیچ قرارداد ناقصی منعقد نمی‌شود؛ در حالی که ویژگی اصلی قراردادهای واقعی، ناقص بودن آن‌هاست. لذا باید فروضی را پیش بکشیم که از دیدگاه نظری توانایی توجیه ناقص بودن قراردادها را به ما بدهد.

از این رو، ویلیامسن با تأسی از سایمن، فرض عقلانیت محدود را به‌عنوان یکی از پایه‌های نظری اقتصاد هزینه مبادله می‌پذیرد. منظور از عقلانیت محدود، آن است که عوامل اقتصادی عقلایی رفتار می‌کنند، ولی در این راستا محدودیت‌هایی دارند. یکی از این محدودیت‌ها، عدم امکان دسترسی به اطلاعات و دانش موجود است و محدودیت دیگر، عدم توانایی ذهن انسان در پردازش کامل اطلاعات است.

همین محدودیت‌ها سبب می‌شود که انسان عاقل نتواند قراردادهای لازم برای انجام دادن مبادلات را به‌طور کامل و بدون نقص منعقد کند. به این ترتیب، اولین اصل اقتصاد هزینه مبادله این است که *قراردادها همواره ناقص‌اند*. با پذیرش این اصل، این سؤال پیش می‌آید که آیا در صورت ناقص بودن قراردادها، این امکان وجود ندارد که در صورت وقوع تغییرات، کسی از طرفین قرارداد از نقص آن به نفع خود و هزینه دیگری سوء استفاده کند؟ پاسخ ویلیامسن به این سؤال، مثبت است و همین پاسخ مثبت است که او را به پذیرش فرض دوم رفتاری اقتصاد هزینه مبادله، رهنمون می‌شود: فرصت طلبی. یعنی گاهی اوقات افراد در صورت امکان منافع خود را با چاشنی حيله و تقلب دنبال می‌کنند. اگر این فرض فرصت طلبی با اصل ناقص بودن قراردادها ترکیب شود، آن‌گاه احتمال نقض قرارداد و خطرهای قراردادی افزایش می‌یابد. اگر قراردادی نقض شود، به این معناست که طرفین قرارداد برای انجام مبادله باید هزینه‌هایی نیز بپردازند: مبادلات هزینه‌برند و هرچه قراردادها بیشتر نقض شوند هزینه‌های مبادله نیز بیشتر می‌شوند. به این ترتیب، هزینه‌بر بودن مبادلات را در قالبی نظری توجیه و فرموله می‌کند.

وقتی می‌پذیریم هر قراردادی ناقص و در ترکیب با فرصت طلبی هزینه‌بر است، در حقیقت این نکته را پذیرفته‌ایم که هر یک از شیوه‌های بدیل انجام دادن یک کار واحد

(که هر یک از آن‌ها متناظر با یک قرارداد است)، هزینه‌بر است. لذا ویلیامسن پس از پذیرش نظری هزینه‌بر بودن مبادلات، این هدف را دنبال می‌کند که مبادلات به نحوی از طریق شیوه‌های مختلف سازماندهی، سازمان یابند که هزینه‌های مبادله را اقتصادی یا حداقل کنند.^۱ به این ترتیب، ویلیامسن به اصل دوم خود می‌رسد و می‌گوید: کاهش خطرهای ناشی از فرصت طلبی که ناظر بر گذشته است، از طریق انتخاب شیوه سازماندهی ناظر بر آینده، محور فعالیت اقتصاد هزینه مبادله است (ویلیامسن، ۱۹۹۸، ص ۳۱). به عبارت دیگر، در هر لحظه از زمان، به دلیل احتمال فرصت طلبی افراد، هزینه‌هایی به سازمان، تحمیل می‌شود که این هزینه‌ها ناشی از نقص‌هایی است که در گذشته (هنگام انعقاد قرارداد) در طراحی سازمان، وجود داشته است. بنابراین، در طراحی هر سازمان سعی می‌شود ساز و کاری برای سازماندهی امور انتخاب شود که در آینده (پس از انعقاد قرارداد) برای سازمان، کم‌ترین هزینه را ایجاد کند. این ایده، محور کاری اقتصاد هزینه مبادله است.

ویلیامسن، برای عملیاتی کردن این هدف، بر طی شدن پنج گام تأکید می‌کند: ۱. پذیرش مبادله به عنوان واحد تحلیل؛ ۲. مشخص کردن جزئی ویژگی‌های مبادلات مختلف؛ ۳. بررسی ویژگی‌های ساختارهای سازماندهی^۲ مختلف؛ ۴. ترازسازی تبعیض آمیز^۳ بین شیوه‌های بدیل سازماندهی و مبادلات مختلف، به نحوی که هزینه‌های مبادله حداقل شوند و ۵. آزمون تجربی فرضیه ترازسازی تبعیض آمیز به منزله دلالت‌های ابطال‌پذیر اقتصاد هزینه مبادله.

سه ویژگی عمده‌ای که مبادلات را از یکدیگر متمایز می‌کنند میزان محدود شدن دارایی به کاربری خاص^۴، عدم اطمینان^۵ و تکرار مبادلات^۶ اند و سه ساختار سازماندهی عام که ضعف‌ها و قابلیت‌های متفاوتی برای تعهد مبادلات دارند، بازار، بنگاه و ترکیب^۷ (مختلف بازار و بنگاه) است. تفاوت ساختارهای مختلف سازماندهی در قدرت تطبیق^۸

1- Economizing Transaction Costs .

2- Governance Structures .

3- Discriminating Alignment.

4- Asset Specificity .

5- Uncertainty .

6- Transaction Frequency .

7- Hybrid .

8- Adaptability .

آن‌ها با تغییرات پیش آمده، قانون قراردادها^۱ یا شیوه‌های مختلف حل و فصل اختلافات، انگیزه‌های کارگزاران اقتصادی و میزان کنترل اداری^۲ است. این ویژگی‌ها سبب می‌شوند که هر یک از ساختارهای سازماندهی، توانایی‌های متفاوتی در تعهد مبادلات داشته باشند. حال، وظیفه فرضیه ترازسازی تبعیض‌آمیز آن است که بین ویژگی مبادلات و ساختارهای سازماندهی به نحوی تبعیض‌آمیز توازن برقرار کند، تا هر مبادله از طریق سازماندهی شود که کم‌ترین هزینه را بر بنگاه تحمیل کند. این فرضیه‌ها نه تنها به اقتصاد هزینه مبادله قدرت پیش‌بینی می‌دهد، بلکه این امکان را فراهم می‌کند که این فرضیه‌ها در معرض داده‌های تجربی قرار گیرند.

برای مثال، فرض کنید یک خودروساز می‌خواهد محصولات خود را به‌دست مصرف‌کننده برساند. برای انجام دادن این مبادله چند راه پیش روی اوست: در دفتر کارخانه از مردم پول بگیرد و کالا را به آن‌ها تحویل دهد. این ساختار سازماندهی معادل همان بازار لحظه‌ای است؛^۲ اجازه دهد نمایندگی‌هایی در سطح شهر تشکیل شود که در ازای کارمزد معین خودروی وی را بفروشند (ترکیب) و^۳ در سطح شهر واحدهای فروشی را تأسیس کند و از طریق آن‌ها محصول را به فروش برساند و به‌کارمندان خود دستمزد بدهد (بنگاه). حال، بسته به این که مبادله مورد نظر شما چه ویژگی‌هایی داشته باشد، یکی از این راه‌ها کم‌ترین هزینه را دارد. مثلاً اگر او خودروسازی است که بر اساس سلیقه مشتری خودرو تولید می‌کند و رقابت‌پذیری‌اش منوط به کسب اطلاع از سلیقه مصرف‌کننده است، آن‌گاه باید از ساز و کاری برای فروش استفاده کند که متضرر نشود، مثلاً ممکن است کسی که اطلاعات بازار را دارد، به او ندهد و یا اطلاعات غلط بدهد (فرصت طلبی) و هزینه‌هایی را بر وی تحمیل کند. لذا فرد باید از پیش این گونه وقایع را پیش‌بینی کند و برای سازماندهی فروش از ساختاری استفاده کند که کم‌ترین هزینه را داشته باشد و چون انسان عاقلی است، این کار را انجام می‌دهد. لذا از دیدگاه نظری می‌توان با کسب اطلاع از ویژگی‌های مبادله و ساختارهای سازماندهی رفتار فرد را در سازماندهی مبادلات پیش‌بینی کرد. این پیش‌بینی‌ها نیز ابطال‌پذیر و اصطلاحاً علمی‌اند. به این ترتیب، ویلیامسن، ایده اولیه کوز را فرموله می‌کند، که آن را می‌توان به شکل تبعی ذیل نوشت و با استفاده از فنون اقتصادسنجی (از جمله مدل‌های دارای متغیر وابسته کیفی) آن‌ها را برآورد کرد:

1- Contract Law.

2- Administrative Control .

عامل پسماند+تکرار مبادلات* C3+ عدم اطمینان * C2+ درجه تحدید دارایی* C1= ساختار سازماندهی
باجمع آوری داده‌های مناسب، می‌توان تغییرات در ساختارهای سازماندهی را
برحسب تغییرات درجه تهدید دارایی، عدم اطمینان و تکرار مبادلات، برآورد کرد و
ابطال یا عدم ابطال فرضیه ترازسازی تبعیض آمیز را مورد تحقیق قرار داد. این بحث،
تقریباً عصاره رویکرد ویلیامسن در عملیاتی کردن مفهوم هزینه مبادله و دلالت‌های آن
است.

۴- کاستی‌های اقتصاد هزینه مبادله

در چارچوب فکری ویلیامسن، چون عوامل اقتصادی عقلایی رفتار می‌کنند، هر
مبادله را از طریق ساختاری سازماندهی می‌کنند که کم‌ترین هزینه را نسبت به سایر
ساختارها دارد. از آن‌جا که همه عوامل اقتصادی این کار را می‌کنند، در نهایت تعادلی
در اقتصاد برقرار می‌شود، که در آن تعادل همه مبادلات اقتصادی به نحوی بین
ساختارهای سازماندهی توزیع می‌شوند که در کل، تمام مبادلات اقتصادی با کم‌ترین
هزینه مبادله تعهد شوند. این رویکرد ویلیامسن قابلیت‌های بسیاری دارد و به همین
دلیل نیز زمینه ساز صدها مقاله کاربردی و تحلیلی شده است. در عین حال، از
محدودیت‌هایی هم رنج می‌برد که باید مورد توجه قرار گیرد و زمینه‌های مطالعات آتی
را فراهم آورد. در ادامه بحث، این محدودیت‌ها مد نظر قرار می‌گیرند.

۴-۱- رویکرد تعادلی کارا، محافظه کاری و محدودیت مسأله شناختی

یک نکته برجسته در تحلیل ویلیامسن، انتقاد از تعادل عمومی است. یعنی او به این
موضوع ایراد می‌گیرد که در یک تعادل، همه مبادلات از طریق یک ساختار سازماندهی
(بازار) به‌طور کارا تخصیص یابند. به این ترتیب، ویلیامسن بحثش را با انتقاد از کارایی
سراسری آغاز می‌کند، ولی بنا به دلایلی که ذکر خواهد شد، خود در دام نوعی تعادل
عمومی کارا می‌افتد، که در آن تعادل، هر مبادله از طریق سازماندهی می‌شود که
کاراست یا کم‌ترین هزینه مبادله را دارد. البته در این‌جا کارایی، مفهومی تطبیقی دارد و
افاده‌کننده این معنا است که هر ساختار، نسبت به سایر ساختارهای موجود برای انجام
دادن یک مبادله خاص کارا تر یا کم هزینه‌تر است و این‌طور نیست که یک ساختار
سازماندهی (مثلاً بازار) همواره کارا باشد. به این ترتیب، در هر لحظه از زمان، کل
مبادلات یک اقتصاد به نحوی کارا بین ساختارهای سازماندهی توزیع می‌شوند.

این دام، همان دامی است که تحلیل‌های نئوکلاسیک را نیز گرفتار کرده است. اولین سؤالی که در مقابل این دام تعادلی کارا قرار می‌گیرد، این است که آیا نیازی به تغییر وضع فعلی که کاراست (و با کم‌ترین هزینه، کل مبادلات مورد نیاز را سازماندهی کرده است)، وجود دارد؟ به بیان دیگر، آیا ضرورتی دارد که میزان مرگ و میر، کاهش و میزان امید به زندگی بهبود یابد؟ آیا دلیلی برای تسهیل قراردادها و بهبود محیط کسب و کار وجود دارد؟ خلاصه کلام این‌که، آیا نیازی به تغییر وجود دارد؟ ظاهراً پاسخ این نگاه تعادلی کارا به این پرسش‌ها، منفی است.

در واقع، ویلیامسن با این نوع فرمالیسم و عملیاتی کردن مفهوم هزینه مبادله، در دام نوعی محافظه‌کاری در قبال وضع موجود می‌افتد و به لحاظ نظری نمی‌تواند نیاز به تغییر را توجیه کند. از این رو، نگاه ویلیامسن به سازمان، نگاهی ایستا و غیر تاریخی است و نمی‌تواند تحول سازمان را در طول زمان توضیح دهد. نکته جالب این است که ویلیامسن (۱۹۹۸)، با نقل قولی از هایک، می‌پذیرد که مسایل اقتصادی در اثر تغییرات به وجود می‌آیند و عوامل اقتصادی برای بقا چاره‌ای ندارند جز این که خود را به بهترین وجه با آن منطبق کنند و همین تمایز در قدرت تطبیق با وقایع پیش آمده، یکی از محورهای مهمی است که سازمان‌های اقتصادی (ساختارهای سازماندهی) را از یکدیگر متمایز می‌کند. با وجود این، چون می‌پذیرد عوامل اقتصادی به صورت کارا واکنش نشان می‌دهند، در یک نگاه ایستا گرفتار می‌شود.

در واقع چنین به نظر می‌رسد که تلاش ویلیامسن برای استفاده از فرمالیسم مناسب برای عملیاتی کردن مفهوم هزینه مبادله، او را به چارچوبی می‌رساند که از تحلیل مسایل اصلی اقتصادی که به تأکید خودش در مواجهه با تغییرات ایجاد می‌شود، ناتوان می‌کند. (محدودیت مسأله شناختی)

البته ناگفته نماند که ویلیامسن در کارهای اخیرش (۱۹۹۶ و ۲۰۰۰) تلاش کرده است این نقیصه را مرتفع کند اما باز هم به دلیل پذیرش کارایی به‌عنوان هسته مرکزی تحلیل و نگاهی ابزارگرایانه به علم، در این باره چندان موفق نبوده است. در انتهای مقاله، این تلاش وی ارزیابی خواهد شد.

۲-۴- عقلا نیت محدود، دورنگری و ناسازگاری تحلیلی ویلیامسن

این سؤال قابل طرح است که چه مشکلی در تحلیل ویلیامسن وجود دارد، که نه تنها نمی‌تواند تحول سازمان‌ها را توضیح دهد، بلکه از عهده توجیه نیاز به تغییر هم

بر نمی آید؟ برای ارائه پاسخ مناسب به این پرسش، باید به تحلیل‌های وی درباره شکل‌گیری سازمان و فرموله کردن آن رجوع کرد.

ویلیامسن، مانند کوز بخشش را با در نظر گرفتن نوعی وضع طبیعی آغاز می‌کند و به صراحت تأکید می‌کند "در ابتدا بازارها وجود داشت" (۱۹۷۵، ص ۲۰). سپس این سؤال کوزی را مطرح می‌کند که تحت چه شرایطی بنگاه‌ها رشد می‌کنند و جایگزین بازار می‌شوند؟ او در پاسخ به این سؤال هزینه‌بر بودن استفاده از ساز و کار بازار را پیش می‌کشد و بنگاه و سایر اشکال قراردادی را واکنشی بهینه برای تقلیل داده این هزینه‌ها می‌داند.

در حقیقت، این خود کنشگران و کارگزاران اقتصادی‌اند که با تشخیص هزینه‌های ناشی از قراردادهای ناقص بازاری (که در آینده برای آن‌ها رخ خواهد داد)، از هم اکنون تدابیری می‌اندیشند و اصطلاحاً با توجه به عقلانیت محدود، اقتصادی رفتار می‌کنند.^۱ حال باید دید این افراد واقعاً چه کاری انجام می‌دهند؟

مسئله به زبان ساده این است که افراد، معمولاً اهدافی را دنبال می‌کنند و برای رسیدن به این اهداف، ناگزیرند مبادلاتی را سازماندهی کنند. برای سازماندهی این مبادلات، ساختارهای مختلف و جایگزینی وجود دارند. کارگزاران، با توجه به ویژگی‌هایی که هر مبادله دارد، متوجه می‌شوند که باید از چه ساز و کار سازماندهی شده‌ای استفاده کنند تا در آینده کم‌ترین هزینه را متحمل شوند. یعنی هر کارگزار می‌تواند به دقت ویژگی‌های هر مبادله را احصا کند. برای مثال، یکی از ویژگی‌هایی که مبادلات را از یکدیگر متمایز می‌کند، عدم اطمینان مترتب بر هر یک از آن‌ها است. عدم اطمینان در نظر ویلیامسن، از نوع عدم اطمینان نایتی^۲ است. یعنی از هم اکنون مشخص است که در آینده امکان وقوع چه رخدادهایی وجود دارد، که مبادله مورد نظر را متأثر می‌کند، ولی احتمال وقوع آن‌ها مشخص نیست. لذا کارگزاران اقتصادی از هم‌اکنون تدابیری می‌اندیشند و نهادها یا ساختارهای سازماندهی شده‌ای تعبیه می‌کنند که در صورت وقوع هریک از رویدادهای محتمل، بهترین امکان تطبیق را به آن‌ها بدهد. به عبارت دیگر، چنین به نظر می‌رسد که در چارچوب تحلیل ویلیامسن، در آینده امکان وقوع n رخداد معین وجود دارد، نه کم‌تر و نه بیشتر. آن‌چه عدم اطمینان ایجاد

1- Economizing on Bounded Rationality .

2- Knightian Uncertainty.

می‌کند، نامشخص بودن احتمال همین رخدادهای معلوم و معین است. لذا عوامل اقتصادی تلاش می‌کنند نهادهایی را طراحی کنند که در صورت وقوع آن رخدادهای کم‌ترین هزینه را متحمل شوند. کارگزاران می‌توانند این نهادهای کارا (حداقل‌کننده هزینه مبادله) را طراحی کنند؛ زیرا آن‌ها می‌دانند پیامدهای وقوع هر یک از این n رخداد معین چیست و چگونه می‌توان نسبت به آن‌ها به شکل بهینه واکنش نشان داد. به عبارت دیگر، در این الگو، نقشه‌آتی جهان مشخص و تغییر ناپذیر است و می‌توان واکنش‌های مناسبی را برای آن تدارک دید.

در واقع، ویلیامسن معتقد است که عقلانیت افراد محدود است و در نتیجه هیچ ساز و کار قراردادی‌ای کامل و بی‌هزینه نیست، ولی افراد آن قدر بینش و دورنگری دارند که بتوانند پیامدهای انعقاد هر قرارداد ناقصی را از پیش در نظر بگیرند و از میان ساختارهای قراردادی ناقص، ساختاری را برگزینند که با توجه به تمام پیامدهای احتمالی بهتر از بقیه باشد.

درباره این استدلال، چند نکته قابل ذکر است. اول این که ویلیامسن عدم اطمینان را با پیچیدگی^۱ خلط کرده است (اسلاتر و اسپنسر^۲، ۲۰۰۰). وقتی می‌گوییم وقایع احتمالی از پیش معین هستند و فقط احتمال رخداد آن‌ها مشخص نیست و حتی دامنه رفتارهای نامطمئن طرف‌های مبادله نیز به‌طور عینی محدود است، جهان را جهانی بسته در نظر گرفته‌ایم که تنها چالش پیش روی عوامل اقتصادی این است که احتمال وقوع رویدادها را نمی‌دانند و این ناشی از محدودیت‌های ذهنی آن‌ها است. در حالی که جهان پیش روی افراد بسته نیست و دائماً با محیط خود مبادله دارد و دائماً رویدادهای جدیدی تولید می‌شوند که دانش مربوط به آن‌ها پیش از این وجود نداشته است و افراد باید در مواجهه با هر یک از این وقایع نامعین، واکنش مناسب نشان دهند، تا بقا یابند. در حقیقت به‌دلیل کنار گذاردن همین فرض، واقعی‌تر آن است که ویلیامسن نمی‌تواند تحول سازمانی را توضیح دهد و بحث از تاریخ و زمان در چارچوب فکری‌اش بی‌مسما است و جایی برای شوک، خطا و یادگیری باقی نمی‌ماند.

نکته دوم این است که ویلیامسن با این برداشت از عدم اطمینان، دورنگری را ممکن تلقی می‌کند و در تناقض با فرض رفتاری اولیه‌اش (عقلانیت محدود) عمل می‌کند. در حقیقت، مسأله این است که چگونه کسی که می‌تواند پیامدهای آتی انتخاب‌های

1- Complexity .

2- Slater and Spencer .

فعلی‌اش را پیش‌بینی کند و ساختارهای سازماندهی کارآمدی برای مواجهه با آن‌ها طراحی کند، نمی‌تواند در حال حاضر قراردادهای کاملی منعقد کنند و اگر محدودیت‌های ذهنی اجازه نمی‌دهند قراردادهای کاملی منعقد شود، چگونه تعبیه و به‌کارگیری سازمان‌های کارآمدی امکانپذیر می‌شود، که از طریق آن‌ها بتوان با کم‌ترین هزینه با رخدادهای محتمل آتی انطباق حاصل کرد؟ به همین دلیل است که لیندنبِrg^۱ به‌کنایه می‌گوید: "ظاهراً عقلانیت محدود به قدر کافی بزرگ هست که سبب شود قراردادها (پیچیده و بلندمدت) ناقص باشند ولی آن‌قدر بزرگ نیست که مانع از دورنگری لازم برای حل مشکلات ناشی از ناقص بودن قراردادها شود" (۱۹۹۶، ص ۱۳۱، نقل شده در اسلاتر و اسپینسر، ۲۰۰۰، ص ۷۱).

این فرض بسته بودن جهان است که به فرد اجازه می‌دهد علی‌رغم عقلانیت محدود یا محدودیت ذهن پردازشگرش، سازمان‌هایی کارآمد تعبیه کند؛ سازمان‌هایی که برای تعهد یک مبادله خاص، نه تنها در حال حاضر کارآمدند بلکه در هر لحظه دیگری از زمان نیز متضمن کم‌ترین هزینه‌اند. لذا وقتی که سازمانی برای یک مبادله سازماندهی شد، برای همیشه باقی می‌ماند و کارا است. از این رو، ما در اقتصاد هزینه مبادله، به تعادلی می‌رسیم که همواره و در همه زمان‌ها حداقل‌کننده هزینه مبادله است. این تعادل، تعادلی است که یک بار برای همیشه رخ می‌دهد.

این ناسازگاری تحلیلی که در آرای ویلیامسن وجود دارد، ریشه قرار گرفتن اقتصاد هزینه مبادله در موضعی محافظه کارانه است، که از وضع موجود حمایت می‌کند و دلالتی برای بهبود وضع موجود ندارد.

۳-۴- مشکلات کاربردی اقتصاد هزینه مبادله

یکی از دلایل مورد توجه قرار گرفتن اقتصاد هزینه مبادله، کارهای تجربی قابل توجهی است که برای آزمون فرضیه‌اش انجام شده است، به طوری که تا کنون چندین مطالعه به ارزیابی روند مطالعات تجربی مذکور پرداخته‌اند (شلانسکی، ۱۹۹۱؛ شلانسکی و کلاین، ۱۹۹۵؛ رایندفلیش و هید، ۱۹۹۷؛ برنر و میچر، ۲۰۰۳؛ دیوید و هن، ۲۰۰۴ و کارتر و هاجسن، ۲۰۰۶). برای مثال، برنر و میچر (۲۰۰۳) ادعا می‌کنند که ۶۰۰ مطالعه تجربی منتشر شده در اقتصاد هزینه مبادله وجود دارند که در حوزه‌های مختلفی چون

1- Lindenber .

اقتصاد، بازاریابی، تأمین مالی، حقوق، بهداشت، کشاورزی و سایر کسب و کارها انجام شده اند. ویلیامسن نیز متقاعد شده است که اقتصاد هزینه مبادله، در زمینه ادغام دلالت‌های ابطال‌پذیر متعددی را نتیجه داده است و در مواجهه با شواهد تجربه بسیار موفق بوده و مطالعات به‌طور وسیعی پیش‌بینی‌های آن را تأیید کرده‌اند (۲۰۰۰، ۶۰۵-۶۰۷).

به نظر می‌رسد همین تصور ویلیامسن از موفقیت نظری و تجربی اقتصاد هزینه مبادله است، که او را نسبت به این نظریه محافظه کار کرده است و نسبت به توصیه‌هایی که برای اصلاح این رویکرد شده (مخصوصاً در مورد عدم اطمینان) بی‌تفاوت مانده و اقدامی نکرده است.

اما واقعیت آن است که بسیاری از مطالعات تجربی انجام شده به‌طور کامل با چارچوب نظری و پیش‌بینی‌های ویلیامسن سازگار نیستند. برای مثال دیوید و هن (۲۰۰۴) در یک ارزیابی نظام‌مند از ۳۰۴ آزمون آماری انجام شده در ۶۳ مقاله منتشر شده در نشریات، به این نتیجه رسیدند که نتایج در رد یا تأیید پیش‌بینی‌ها یک دست نیست.

کارتز و هاجسن (۲۰۰۶)، با محدود کردن نمونه هاشان، به کارهایی که در پیشبرد مطالعات مؤثر بوده‌اند و بیش از سایر کارها به آن‌ها ارجاع شده است، ۲۷ مطالعه را در دو حوزه ادغام عمودی و ترکیب‌ها انتخاب کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که نتایج مربوط به ادغام عمودی یک دست نیست: هیچکدام از مطالعات با پیش‌بینی سازگار نیست؛ پنج مطالعه تا حدی سازگار است، پنج مطالعه تا حدی سازگار و تا حدی ناسازگارند و یک مطالعه بدون نتیجه است. همچنین، از نتایج مهم این مقاله، آن است که متغیر محدود شدن دارایی به‌کاربری خاص، در بیشتر موارد اثر مورد نظر را داشته است و عدم اطمینان بیشترین ابهام را داشته است. لذا محققان توصیه کرده‌اند نقش عدم اطمینان و نوع مواجهه با آن در چارچوب اقتصاد هزینه مبادله ویلیامسن، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد و شفاف شود. نتایج مربوط به ترکیب‌ها هم نشان می‌دهد که اولاً به‌دلیل روشن نبودن دقیق مفهوم ترکیب، بیشتر محققان ابتدا تلاش کرده‌اند مفهوم آن را روشن کنند و ثانیاً از ۱۵ مطالعه مورد بررسی، ۱۰ مطالعه، بی‌نتیجه، ۳ مطالعه، تا حدی سازگار و ۲ مطالعه، تا حدی سازگار و تا حدی ناسازگار بوده‌اند.

سپس کارتز و هاجسن (۲۰۰۶)، این موضوع را پیش می‌کشند که در مطالعات بررسی شده عمدتاً اثر دارایی محدود شده به‌کاربری خاص رد نشده است و این نتیجه،

نتیجه‌ای نیست که فقط با اقتصاد هزینه مبادله سازگار باشد و راه برای تفسیر آن برحسب سایر دیدگاه‌های نظری باز است. برای مثال، مقادیر دارایی تخصص یافته انسانی، متغیری است که هم با پیش‌بینی اقتصاد هزینه مبادله سازگار است و هم با رویکرد قابلیت‌به‌بنگاه؛ زیرا این نوع دارایی را می‌توان جزء منابع یا قابلیت‌های بنگاه به حساب آورد. بنابراین، باید جانب احتیاط را رعایت کرد و مانند کارول و تیس (۱۹۹۹، ص ۳، نقل شده در کارتر و هاجسن، ۲۰۰۶، ص ۴۶۱)، ادعا نکرد که اقتصاد هزینه مبادله "تنها نظریه اثرگذاری است که در علوم اجتماعی یافت می‌شود."

به این ترتیب، می‌توان بحث را این گونه جمع‌بندی کرد که اگر چه پیش‌بینی‌های اقتصاد هزینه مبادله به‌طور کامل ابطال تجربی نشده به‌طور کامل نیز از طریق شواهد تجربی تأیید واقع نشده است. لذا اگر این مسیر تحلیل را درست می‌دانیم، باید مواردی از نظریه را اصلاح کنیم و موارد دیگری بر آن بیفزاییم، تا فرضیه‌های آن قدرت مقاومت در برابر شواهد تجربی را پیدا کنند.

اما با تمام این حرف‌ها فرض کنید "اقتصاد هزینه مبادله حکایت تجربی موفق‌تری دارد." در این صورت، در مورد این رویکرد چه می‌توان گفت؟ اولین نکته این است که در این رویکرد، هزینه مبادله محاسبه نمی‌شود، بلکه از روی رفتار آشکار شده عوامل اقتصادی در انتخاب از میان ساختارهای بدیل سازماندهی، در مورد تفاضل هزینه مبادله ساختارهای سازماندهی قضاوت می‌شود. در حقیقت، این مدل یک فرم تقلیل یافته (خلاصه شده) است و "برآوردهای معادلات شکل خلاصه شده، نشان‌دهنده اندازه هزینه‌های مبادله نیست" و در نتیجه، "بدون اطلاعات اضافی نمی‌توان به اتکای آزمون‌های تجربی استاندارد، فرضیه‌های هزینه مبادله، در مورد اندازه تفاضلی هزینه‌های مبادله و اثر شکل‌های سازمانی بر عملکرد بنگاه‌ها، قضاوت کرد" (مستن، ۱۹۹۶، ص ۵۱-۵۲، نقل شده در کارتر و هاجسن، ۲۰۰۶، ص ۴۷۳). به عبارت ساده‌تر، "حتی اگر نتایج تجربی با پیش‌بینی‌های مدل ویلیامسن سازگار باشند، به خودی خود به این معنا نیست که هزینه‌های مبادله حداقل شده اند (کارتر و هاجسن، ۲۰۰۶، ص ۴۷۳).

علاوه بر این، در دنیای کنونی چگونه می‌توان مطمئن شد که بنگاه‌ها ساختارهای سازماندهی شده‌ای را انتخاب کرده‌اند که حداقل‌کننده هزینه‌های مبادله اند. چه بسا ساختارهای سازماندهی مشاهده شده‌ای که مورد تأیید پیش‌بینی‌های ویلیامسن اند منبعت از قدرت یا ملاحظات استراتژیک باشند و نه حاصل ملاحظات هزینه مبادله. البته ویلیامسن می‌پذیرد که قدرت مهم است، ولی می‌گوید اولاً مفهومی مبهم است که

تا عملیاتی نشود، ارزش علمی یا تحلیلی ندارد و ثانیاً معتقد است که اگر بنگاهی حداقل سازی هزینه مبادله را رعایت نکند، حذف می‌شود و ملاحظات قدرت نمی‌توانند موجب بقای آن شوند. اما همان طور که داگلاس نورث اشاره می‌کند، سازمان‌ها با این‌که در چارچوب قواعد نهادی بازی می‌کنند، ولی گاهی که منافعشان ایجاب کند، وارد حوزه‌های قدرت می‌شوند و قواعد بازی را به نفع خود تغییر می‌دهند. اگر چنین چیزی درست باشد، آن‌گاه چه بسا بنگاه‌های حداقل کننده هزینه مبادله حذف شوند و سایر بنگاه‌ها بقا یابند. از همین رو است که نورث تأکید می‌کند در هر محیط نهادی، سازمان‌های متناسب با آن شکل می‌گیرند (نورث، ۱۹۹۰ [۱۳۷۷]). بنابراین، نتیجه دیگر آن است که حتی تأیید فرضیه‌های اقتصاد هزینه مبادله نمی‌تواند مؤید فرضیه حداقل سازی هزینه مبادله باشد.

نتیجه فوق را یک ادعای دیگر نیز تأیید می‌کند. در تاریخ کسب و کار ایران و جهان شواهد بسیاری وجود دارند که نشان می‌دهند چه بسیار بنگاه‌های کارامدی که پس از چند دوره حذف شده‌اند و نامی از آن‌ها باقی نمانده است. یعنی بنگاه‌ها دوران اوج و افول دارند. معلوم نیست بنگاهی که در حال فعالیت است و ما آن را مشاهده می‌کنیم، در کدام دوره از ادوار حیاتش قرار دارد. چه بسا بنگاه‌هایی که مشاهده می‌شوند و آمار حاصل از مشاهده آن‌ها فرضیه‌های اقتصاد هزینه مبادله را تأیید می‌کنند، بنگاه‌هایی باشند که به دلیل ناتوانی از حداقل سازی هزینه مبادله، در دوره افول خود باشند. این نکته، نکته‌ای است که مورد تأیید نلسن و وینتر (۲۰۰۲) نیز هست. آن‌ها به درستی اشاره می‌کنند که بنگاه‌هایی که در حال حاضر فعالیت می‌کنند، ممکن است به دلیل کارآمدی شان در دوره‌های قبل انتخاب شده باشند و نه به دلیل کارآمدی‌شان در این دوره.

بنابراین، جمع بندی بحث تا به این‌جا این است که اولاً مشاهدات تجربی به‌طور کامل فرضیه‌های اقتصاد هزینه مبادله را تأیید نمی‌کنند و آن بخشی هم که مؤید فرضیه‌های مذکور است، قابل تفسیر برحسب سایر رویکردهای نظری رقیب نیز هست و ثانیاً حتی تأیید تجربی فرضیه‌ها نیز به معنای حداقل شدن عقلایی هزینه‌های مبادله نیست.

اما فرض کنید که هم فرضیه‌های اقتصاد هزینه مبادله تأیید شوند و هم تأیید آن به‌منزله حداقل شدن هزینه‌های مبادله باشد. در این صورت، برای بهبود اوضاع، چه دلالت سیاستی از اقتصاد هزینه مبادله قابل استخراج است و در مورد تحول سازمان‌ها

چه بحث قابل طرحی وجود دارد؟ برای مثال، فرض کنید قرار است یک زنجیره عرضه مطالعه شود. در مطالعه، مشاهده می‌شود که بنگاه‌ها کوچکند و حتی از صرفه‌های ناشی از مقیاس استفاده نمی‌کنند. با رجوع به نظریه هزینه مبادله، این پدیده چگونه قابل توجیه است؟ طبیعتاً باید گفت دلیل این موضوع، آن است که هزینه‌های استفاده از بازار، کم‌تر از هزینه‌های استفاده از سازماندهی درونی است. بر عکس، فرض کنید مشاهده شود که بنگاه‌های زنجیره عرضه، بزرگ باشند و چندین مرحله از آن‌ها ادغام عمودی شده باشد. در این صورت چه خواهید گفت؟ با رجوع به پیش‌پندار نظری اقتصاد هزینه مبادله باید گفت که لابد هزینه استفاده از ساز و کار بازار بیش از هزینه سازماندهی درونی است. حال، فرض کنید مشاهدات نشان‌دهند که بعضی از بنگاه‌های حاضر در یک مرحله از زنجیره عرضه، با مراحل قبل و بعد خود ادغام شده‌اند و بعضی دیگر در قالب ساز و کار بازار با آن‌ها مبادله می‌کنند. این مشاهده چگونه قابل توجیه است؟ در این‌جا نیز حتماً باید ملاحظات هزینه مبادله را مطرح کنیم. یعنی توضیح هر آن‌چه مشاهده می‌شود هزینه مبادله است و این تبیین چیزی نیست، جز این همان گویی.

حال، فرض کنید که این نوع تبیین‌ها این همان گویی نیست، منت‌ها بر اساس مجموعه‌ای از شاخص‌های رقابت‌پذیری مشخص شده است که این زنجیره عرضه توان رقابت با سایر زنجیره‌های داخلی و خارجی را ندارد، یا از آن‌ها ضعیف‌تر است و فرض کنید هر نوع سازماندهی‌ای که در عمل مشاهده می‌شود، با فرضیه‌های اقتصاد هزینه مبادله سازگار باشد. در این صورت، این سؤال قابل طرح است که اگر ساختارهای سازماندهی به‌کار گرفته شده در این زنجیره عرضه کارا (حداقل‌کننده هزینه مبادله) است، چرا در رقابت با دیگران گوی سبقت را نبروده است و اگر کارا نیست، اقتصاد هزینه مبادله چگونه ساختارهای سازماندهی انتخاب شده در آن را بر اساس حداقل سازی هزینه مبادله توجیه کرده است و از همه مهم‌تر این‌که اگر هدف ما رقابت‌پذیر شدن زنجیره عرضه باشد، چه توصیه‌ای از اقتصاد هزینه مبادله قابل استخراج است. از این‌جا می‌توانیم وارد یک نکته کلیدی و اساسی شویم: به‌دلیل پایبندی به هسته سختی به نام کارایی و رفتار عقلایی، از چارچوب تحلیلی ویلیامسن، دلالت سیاستی یا رهنمودی برای بهبود قابل استخراج نیست.

۴-۴- محدودیت روش شناختی اقتصاد هزینه مبادله

ویلیامسن (۱۹۹۸)، سایر نظریه‌های مطرح شده درباره سازمان را مولد نمی‌داند؛ زیرا معتقد است آن‌ها به جای آینده، ناظر بر گذشته‌اند و به دنبال توضیح رفتار گذشته سازمان‌ها و درک منطق رفتار آن‌ها هستند و حرفی در مورد آینده ندارند. او با نقل قولی از نیکلاس جورج روگن، ادعا می‌کند که "اگر چه در کل هدف علوم، پیش‌بینی نیست و هدف، کسب خود دانش است، ولی پیش‌بینی، معیار علمی بودن دانش است" (ویلیامسن، ۱۹۷۱، ص ۳۷). برای این که یک نظریه بتواند پیش‌بینی کند، باید مفاهیم مورد استفاده‌اش را عملیاتی کند.

اقتصاد هزینه مبادله هم که مفهوم هزینه مبادله را عملیاتی کرده است، برای پیش‌بینی متکی بر فرضیه ترازسازی تبعیض آمیز است. مثلاً ویلیامسن (۱۹۷۹)، پیش‌بینی می‌کند هرچه مبادلات بیشتر تکرار شوند و سرمایه‌گذاری مخصوص مبادله باشد و عدم اطمینان بالا یا متوسط باشد و یا سرمایه‌گذاری تا حد متوسطی مخصوص مبادله و عدم اطمینان بالا باشد، ادغام عمودی به‌طور نسبی از سایر ساختارهای سازماندهی کارآمدتر است.

در حقیقت، کاری که ویلیامسن انجام می‌دهد، این است که از یک سو ویژگی‌های مبادله (به‌عنوان واحد تحلیل) را بر می‌شمارد و از سوی دیگر ویژگی‌های ساختارهای سازماندهی مبادلات را احصا می‌کند و بر اساس مجموعه‌ای از تحلیل‌ها و پندارهای نظری، بین این دو ساحت مشاهده‌پذیر ارتباط برقرار می‌کند. سپس بر اساس ویژگی‌های مشاهده‌پذیر مبادلات، پیش‌بینی می‌کند که کدام ساختار سازماندهی می‌تواند با کم‌ترین هزینه آن مبادله را سازماندهی کند.

به این ترتیب، ویلیامسن رویکردی ابزارگرا و فریدمینی را در پیشبرد علم اتخاذ می‌کند که بر اساس آن، "بخش نظری علم واقعیت را وصف نمی‌کند. نظریه‌ها به‌منزله ابزاری شناخته می‌شوند که برای ارتباط دادن یک مجموعه از وضعیت‌های مشاهده‌پذیر به مجموعه دیگر، طراحی شده‌اند" (چالمرز، ۱۳۸۲، ص ۱۷۳).

آن چه که در حمایت از ابزارگرایی بیان شده، این است که این رویکرد قدرت پیش‌بینی فوق‌العاده‌ای به تحلیل‌گر می‌دهد، ولی این نکته، مبنای یکی از انتقادهای مهمی است که به این روش‌شناسی وارد شده است. نکته این است که باید دید منظور حامیان ابزارگرایی از قدرت پیش‌بینی آن چیست؟ آن‌طور که بیان شد، از چشم‌اندازی ابزارگرایانه، وظیفه نظریه، ایجاد پندارها و تخیلات مناسبی برای تبیین رابطه میان دو

هستی مشاهده‌پذیر است. وقتی که این رابطه توجیه شد، نظریه‌پرداز و تحلیل‌گر می‌تواند بر مبنای آن، با مشاهده یک وضعیت مشاهده‌پذیر، وضعیت مشاهده‌پذیر دیگر را پیش‌بینی کند. برای مثال، یک اقتصاددان می‌تواند با مشاهده افزایش حجم پول، افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و یا با افزایش سطح دستمزدها، کاهش سطح اشتغال را پیش‌بینی کند.

اما مخالفان معتقدند اتفاقاً ضعف ابزارگرایی، در قدرت پیش‌بینی آن است. این استدلال نیز از اساس ابزارگرایی نشأت می‌گیرد. موافق نظر یک ابزارگرا، نظریه، صرفاً یک ابزار محاسبه است و تناظری با واقعیت ندارد. اگر نظریه، صرفاً یک تخیل است، چگونه می‌توان بر مبنای آن وقایع جدید را پیش‌بینی کرد؟

در حقیقت، روش ابزارگرایی به سبب می‌شود تحلیل‌ها منحصر به عالم مشاهده‌پذیر موجود شود و نه تنها راهی به عالم مشاهده‌ناپذیر نمی‌گشاید، بلکه راه کشف عوالم مشاهده‌پذیر مشاهده نشده را نیز مسدود می‌کند. این نقطه ضعف اساسی، مبنای ایراد روش شناختی اقتصاد هزینه‌مبادله نیز هست و مشکلاتی ایجاد می‌کند که در جای دیگر از آن تحت عنوان "هزینه‌های ابزارگرایی" یاد شده است (نصیری، ۱۳۸۳).

در بحث اقتصاد هزینه مبادله نیز هزینه‌های ابزارگرایی قابل شناسایی است. در این رویکرد نیز ویلیامسن با مشاهده یک ساحت مشاهده‌پذیر (مبادلات و ویژگی‌های آن‌ها) ساحت مشاهده‌پذیر دیگر (ساختارهای سازماندهی کار) را پیش‌بینی می‌کند و به نوعی رابطه‌ای ثابت و یک به یک میان آن‌ها برقرار می‌کند. این نوع نظریه پردازی باعث می‌شود سؤال‌های مهمی بدون پاسخ بماند. مثلاً چرا ویژگی‌های مبادلات محدود به تکرار آن‌ها، عدم اطمینان و محدود شدن به کاربری خاص شده است و آیا ویژگی‌های دیگری را می‌توان یافت که بر هزینه‌های مبادله مؤثر باشد؟ به عبارت دیگر، آیا بر اساس یک حصر عقلی این ویژگی‌ها استخراج شده است یا بر اساس یک حصر استقرایی؟ سؤال دیگر آن است که آیا در همه شرایط وجود مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشاهده‌پذیر دلالت بر آن دارد که نوع خاصی از ساختارهای سازماندهی کم‌ترین هزینه را دارد یا این که بسته به شرایطی که در آن به سر می‌بریم نوع خاصی از ساختارهای سازماندهی با کم‌ترین هزینه یک مبادله خاص را می‌توانند سازماندهی کنند و با تغییر شرایط، ساختار سازماندهی (نهاد) کارآمد تغییر می‌کند؟ اگر چنین است نظریه ویلیامسن این تغییر را چگونه توضیح می‌دهد و آیا روش تبیین او چنین اجازه‌ای می‌دهد؟ سؤال دیگر آن است که ویژگی‌های مبادلات با چه ساز و کاری به ساختارهای سازماندهی مرتبط می‌شوند

که با تغییر شرایط این ساز و کارها هم متأثر می‌شوند؟ در واقع این‌جا پرسش از چگونگی ارتباط و اثرگذاری است.

البته ویلیامسن در کارهای اخیرش بر ارتباط متقابل محیط نهادی، ساختارهای سازماندهی و کارگزاران فردی تأکید می‌کند (ویلیامسن، ۱۹۹۶ و ۲۰۰۰) و متذکر می‌شود که با تغییر محیط نهادی توزیع تعادلی مبادلات در میان ساختارهای سازماندهی تغییر می‌کند ولی اولاً نهایتاً بحثش از نوع ایستای مقایسه‌ای است و هیچگاه مبادرت به توضیح پویایی‌های موجود در این انتقال نکرده است و بسیاری از واقعیت‌ها را ناشناخته باقی گذاشته است و ثانیاً ظاهراً حتی در یک مورد هم مشاهده نشده است که به دلیل تغییر شرایط، نوع ارتباط مبادلات و ساختارهای سازماندهی تغییر کند و توجه به تحلیل‌های غیر پویای ایستای مقایسه‌ای نیز در حد یک ادعا باقی مانده است.

برای کسب دانش بیشتر در مورد سازماندهی منابع اقتصاد و اجتناب از هزینه‌های ابزارگرایی باید گام‌های دیگری برداشت. ظاهراً واقع‌گرایان انتقادی چنین ادعایی دارند. آن‌ها معتقدند که جهان واقع سطوح و لایه‌های مختلفی دارد که بعضی مشاهده می‌شوند و بعضی نه، بعضی بر بعضی کنترل دارند و آن‌ها را اداره می‌کنند و بعضی نه. یک سطح از واقعیت‌ها آن‌هایی است که ما می‌توانیم از طریق تجربه آن‌ها را حس کنیم و بشناسیم. اما چیزهایی که به تجربه در می‌آیند، نباید به این قضاوت منتهی شوند که تمام واقعیت همین است (سفسطه معرفتی^۱). بلکه واقعیت‌هایی وجود دارند که رخ می‌دهند و بالفعل می‌شوند، ولی به تجربه‌ما در نیامده‌اند. این سطح، نه تنها متفاوت از تجارب ماست، بلکه ممکن است حتی مخالف تجارب ما باشد. در لایه سوم، ساختارها و نیروهایی وجود دارند که واقعیت‌های بالفعل و تجارب ما را کنترل و هدایت می‌کنند، بدون این‌که مشاهده شوند یا قابل مشاهده باشند. ساختارها و نیروهای موجود در سطح زیرین عمل می‌کنند و اثر خود را می‌گذارند و مشاهده‌پذیر شدن آثار آن‌ها بستگی به نیروهای اثرگذار مخالف دارد، که می‌توانند این آثار را خنثی کنند.

این سطوح از یکدیگر متفاوتند و هیچ یک از این‌ها را نمی‌توان به دیگری تقلیل داد و بر اساس آن تبیین کرد. در موضوع مورد بررسی این مقاله، نمی‌توان برای پیش‌بینی ساختارهای کم هزینه به مشاهده ویژگی‌های مشاهده‌پذیر مبادلات اکتفا کرد، بلکه باید به صراحت اثر رفتار افراد و محیط نهادی را وارد تحلیل کرد و اثر آن را بر ویژگی‌های

مبادلات، ساختارهای سازماندهی و ساز و کارهای مرتبطکننده مبادلات و ساختارهای سازماندهی ارزیابی کرد.

لذا در تحلیلی واقع‌گرایانه از سازمان، نه تنها اثر محیط نهادی بر ساختارهای سازماندهی باید در نظر گرفته شود، بلکه باید آثار بازخورد را که ویلیامسن (۲۰۰۰ [۱۳۸۱]، ص ۷) از آن‌ها چشم‌پوشی می‌کند مد نظر قرار داد. چنین رویکردهایی هم‌اکنون در برنامه مطالعاتی اقتصاد نهادگرا فعال‌اند و کارهای ارزشمندی را خلق کرده‌اند. برای مثال، داگلاس نورث (۱۹۹۱ [۱۳۷۷])، با تمایز قایل شدن میان سازمان‌ها و نهادها و پذیرش آثار متقابل آن‌ها بر یکدیگر، توانسته است تبیینی از داستان تحول نهادی و اثر آن بر عملکرد اقتصادی ارائه کند.

۵- نتیجه‌گیری

هدف از این مقاله، بررسی نقاط ضعف اقتصاد هزینه مبادله در چهار سطح مسأله شناختی، تحلیلی، کاربردی و روش‌شناختی بود. نتایج حاصل به این شرح است:

۱. از آن‌جا که ویلیامسن در فرموله کردن ایده کوز، می‌پذیرد که تعادلی کارا، یک بار برای همیشه رخ می‌دهد، از نظر مسأله شناختی در دام محافظه‌کاری نسبت به وضع موجود می‌افتد و نمی‌تواند تغییرات اقتصادی و تحولات سازمانی را تبیین کند.

۲. اما مشکل تحلیلی او در برخورد با فرض عقلانیت ایجاد می‌شود. او با این‌که می‌پذیرد عقلانیت به قدری محدود است که نمی‌توان قرارداد کاملی را منعقد کرد، ولی می‌گوید آن قدر محدود نیست که نتوان با دورنگری کافی از میان قراردادهای ناقص، قراردادی را انتخاب کرد که از بقیه کم‌هزینه‌تر باشد.

۳. علی‌رغم این‌که ادعا شده است این رویکرد از پشتوانه تجربی خوبی برخوردار است، اما ادعای اصلی این مقاله آن است که حتی اگر چنین باشد و پیش‌بینی‌هایش تأیید شود، اولاً به معنای حداقل شدن هزینه‌های مبادله نیست و ثانیاً نمی‌توان از آن دلالتی برای بهبود استخراج کرد.

۴. از نظر روش شناختی نیز مشکل این رویکرد این است که با بسته‌انگاشتن موضوعات مورد مطالعه، روابطی ثابت میان متغیرهای مختلف برقرار می‌کند و این روش ابزار گرایانه با منحصر کردن واقعیت در ساحت‌های مشاهده‌پذیر، راه درک بسیاری از

واقعیت‌های مشاهده نشده و غیر قابل مشاهده اثرگذار را مسدود می‌کند و درک ضعیفی از مسایل به دست دهد.

از جمله هزینه‌های این روش ابزارگرایی، این است که سؤال‌های مهمی بدون پاسخ می‌ماند: ۱. چرا ویژگی‌های مبادلات محدود به تکرار آن‌ها، عدم اطمینان و محدود شدن به کاربری خاص شده است؟ آیا این ویژگی‌ها بر اساس یک حصر عقلی استخراج شده‌اند یا بر اساس یک حصر استقرایی؟ ۲. آیا در همه شرایط وجود مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشاهده‌پذیر دلالت بر آن دارد که نوع خاصی از ساختارهای سازماندهی کم‌ترین هزینه را دارد، یا این که بسته به شرایطی که در آن به سر می‌بریم، نوع خاصی از ساختارهای سازماندهی با کم‌ترین هزینه یک مبادله خاص را می‌توانند سازماندهی کنند و با تغییر شرایط، ساختار سازماندهی (نهاد) کارآمد تغییر می‌کند؟ اگر چنین است، نظریه ویلیامسن این تغییر را چگونه توضیح می‌دهد و آیا روش تبیین او چنین اجازه‌ای می‌دهد؟ ۳. ویژگی‌های مبادلات با چه ساز و کاری به ساختارهای سازماندهی مرتبط می‌شوند و آیا با تغییر شرایط، این ساز و کارها هم متأثر می‌شوند؟ در حقیقت این‌جا پرسش در مورد چگونگی ارتباط و اثرگذاری است.

۵. به نظر می‌رسد ویلیامسن با کنار گذاشتن پایبندی کامل به ابزارگرایی، بتواند وارد عرصه‌های جدیدی شود، نیاز به تغییر و چگونگی آن را تبیین کند، ناسازگاری تحلیل‌هایش را رفع کند، پشتوانه تجربه قویتری را مهیا کند و زمینه استخراج دلالت‌های سیاستی برای بهبود عملکرد سازمان اقتصادی را فراهم کند.

۶- فهرست منابع

- ۱- چالمرز، آلن اف؛ "چیستی علم"؛ ترجمه سعید زیبا کلام، سمت، ۱۳۸۲.
- ۲- نصیری اقدم، علی؛ "ابزارگرایی و هزینه‌های آن"؛ دست نوشته منتشر نشده، ۱۳۸۳.
- ۳- نصیری اقدم، علی؛ "اقتصاد هزینه مبادله"؛ جستارهای اقتصادی، ش ۵، ۱۳۸۵، ص ۱۵۷-۲۰۸.
- ۴- نورث، داگلاس سی. (۱۹۹۱)؛ "نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی"؛ ترجمه محمد رضا معینی، انتشارات برنامه و بودجه، ۱۳۷۷.

۵- ویلیامسن، الیور ای. (۲۰۰۰)؛ "اقتصاد نهادگرایی جدید: دستاوردهای گذشته و نگاهی به فرارو"؛ ترجمه محمود متوسلی، مجله برنامه و بودجه، ش ۷۳، ۱۳۸۱، ص ۴۱-۳.

- 6- Alchian, Armen A. and Demsetz, Harold; "Production, Information Costs, and Economic Organization"; American Economic Review, LXII, 1972, p. 777-795.
- 7- Anderson, Erin and Schmittlein, David C.; "Integration of the Sales Force: An Empirical Examination"; Rand Journal of Economics, Vol. 15, No. 3, 1984, 385-95.
- 8- Boerner, C. S. and Macher, J. T.; "Transaction Costs Economics: An Assesment of Emprical Work in the Social Science"; Working Paper, Georgetown University, 2003.
- 9- Carroll, G. R. and Teece, D. J.; "Firms, Markets, and hierarchies: Introduction and Overview"; in Carroll, and Teece, (eds); "Firms, Markets, and hierarchies: The Transaction Cost Economics Perspective"; Oxford University Press, 1999.
- 10- Carter, Richard and Hodgson, Geoffrey M.; "The Impact of Empirical Tests of Transaction Cost Economics on the Debate on the Nature of the Firm"; Strategic Management Journal, Vol. 27, 2006, p. 461-476.
- 11- Coase, R. H.; "Industrial Organization: A Proposal for Research"; in Victor R. Fuchs (ed.), "Policy Issues and Research Opportunities in Industrial Organization, NBER, 1972, p. 59-73.
- 12- Coase, Ronald H.; "The Nature of the Firm"; Economica, Vol. 4, 1937, p. 386-405.
- 13- David, R. J. and Han, S-K.; "A Systematic Assessment of the Empirical Support for Transaction Cost Economics"; Strategic Management Journal, Vol. 25, No. 1, 2004, p. 39-58.
- 14- Dugger, William; "The Transection-Cost Analysis of Oliver E. Williamson: A New Synthesis?"; Journal of Economic Issues, Vol. 17, No. 1, 1983, p.
- 15- Goldberg, Victor P. and Erickson, John R.; "Quantity and Price Adjustment in Long-Term Contracts: A Case Study of Petroleum Coke"; Journal of Law and Economics, XXX, No. 2, 1987, p. 369-98.
- 16- Goldberg, Victor P.; "Regulation and Administered Contracts"; Bell Journal of Economics, Vol. 7, No. 2, 1976, p. 73-104.
- 17- Grossman, Sanford J. and Hart, Oliver D.; "The Costs and Benefits of Ownership: A Theory of Vertical and Lateral Integration"; Journal of Political Economy, Vol. 94, No. 4, 1986, p. 691-719.

- 18- Holmstrom, Bengt and Milgrom, Paul; "Multitask Principal-Agent Analyses: Incentive Contracts, Asset Ownership, and Job Design"; *Journal of Law, Economics, and Organization*, Vol. 7, 1991, p. 24-52.
- 19- Joskow, Paul L.; "Contract Duration and Relationship-Specific Investments: Empirical Evidence from Coal Markets"; *American Economic Review*, Vol. 77, No. 1, 1987, p. 168-185.
- 20- Kenney, Roy W. and Klein, Benjamin; "The Economics of Block Booking"; *Journal of Law and Economics*, XXVI, No. 3, 1983, p. 497-540.
- 21- Klein, Benjamin, Crawford, Robert G. and Alchian, Armen A.; "Vertical Integration, Appropriable Rents, and the Competitive Contracting Process"; *Journal of Law and Economics*, XXI, No. 2, 1978, p. 297-326.
- 22- Levy, Brian and Spiller, Pablo T.; "The Institutional Foundations of Regulatory Commitment: A Comparative Analysis of Telecommunications Regulation"; *Journal of Law, Economics, and Organization*, Vol. 10, No. 2, 1994, p. 201-46.
- 23- Lindenberg, S.; "Short-Term Prevalence, Social Approval, and the Governance of Employment Relations"; in *Transaction Costs Economics and Beyond*, Edited by J. Groenewegen, p. 129-49, Norwell, Mass.: Kluwer Academic Publishers, 1996.
- 24- Lyons, Bruce R.; "Contracts and Specific Investment: An Empirical Test of Transaction Cost Theory"; *Journal of Economics and Management Strategy*, Vol. 3, No. 2, 1994, p. 257-78.
- 25- Masten, Scott E., Meehan Jr., James W. and Synder, Edward A.; "The Costs of Organization"; *Journal of Law, Economics, and Organization*, Vol. 7, No. 1, 1991, p. 1-25.
- 26- Masten, Scott E.; "Empirical Research in Transaction Costs Economics: Challenges, Progress, Directions"; in *Transaction Costs Economics and Beyond*, Edited by Groenewegen, J., Kluwer: Boston, MA, 1996, p. 43-64.
- 27- Masten, Scott. E. and Crocker, Keith J.; "Efficient Adaptation in Long-Term Contracts: Take-or-Pay Provisions for Natural Gas"; *American Economic Review*, Vol. 75, No. 5, 1985, p. 1083-1093.
- 28- Pitelis, C. N.; "Transaction Costs and the Historical Evolution of Capitalist Firm, *Journal of Economic Issues*, Vol. 32, No. 4, 1998, p. 999-1017.
- 29- Pratten, S.; "The Nature of Transaction Costs Economics"; *Journal of Economic Issues*, Vol. 31, No. 3, 1997, p 781-803.
- 30- Rindfleisch, A. and Heide, J. B.; "Transaction Costs Analysis: Past, Present and Future Applications, *Journal of Marketing*, Vol. 61, 1997, p. 30-54.

- 31- Shelanski, H. A. and Klein, P. G.; "Empirical Research in Transaction Costs Economics"; *Journal of Law, Economics, and Organization*, Vol. 11, No. 2, 1995, p. 585-615.
- 32- Shelanski, H. A.; "A Survey of Empirical Work in Transaction Costs Economics, Working Paper, University of California, Berkeley, 1991.
- 33- Slater, Gary and Spencer, David A.; "The Uncertain Foundations of Transaction Costs Economics"; *Journal of Economic Issue*, XXXIV, No. 1, 2000, p. 61-87.
- 34- Weingast, Barry R. and Marshall, William J.; "The Industrial Organization of Congress; or, Why Legislatures, Like Firms, Are Not Organized as Markets"; *Journal of Political Economy*, Vol. 96, No. 1, 1988, p. 132-63.
- 35- Williamson, Oliver E.; "Comparative Economic Organization: The Analysis of Discrete Structural Alternatives"; *Administrative Science Quarterly*, Vol. 36, No. 2, 1991, p. 269-296.
- 36- Williamson, Oliver E.; "Credible Commitments: Using Hostages to Support Exchange"; *American Economic Review*, Vol. 73, No. 4, 1983, p. 519-40.
- 37- Williamson, Oliver E.; "Franchise Bidding for Natural Monopolies – In General and with Respect to CATV"; *Bell Journal of Economics*, Vol. 7, No. 1, 1976, p. 73-104.
- 38- Williamson, Oliver E.; "Markets and Hierarchies"; New York: Free Press, 1975.
- 39- Williamson, Oliver E.; "Review of Ronald Coase's *The Firm, the Market and the Law*"; *California Law Review*, Vol. 77, 1989, p. 223-231.
- 40- Williamson, Oliver E.; "The Economic Institutions of Capitalism"; New York: Free Press, 1985.
- 41- Williamson, Oliver E.; "The Limits of the Firms: Incentive and Bureaucratic Features"; in Oliver E. Williamson, "The Economic Institutions of Capitalism", Ch. 6, New York: Free Press, 1985, p. 131-62.
- 42- Williamson, Oliver E.; "The Mechanism of Governance"; 1996.
- 43- Williamson, Oliver E.; "The Vertical Integration of Production: Market Failure Considerations"; *American Economic Review*, LXI, No. 2, 1971, p. 112-123.
- 44- Williamson, Oliver E.; "Transaction-Cost Economics: The Governance of Contractual Relations"; 1979.